



۲۰۱۶/۰۵/۰۳



ف، هیرمند

«نفرت» و «تبلیغ نفرت»

قسمت نخست

"نفرت" در حوزه علوم اجتماعی و روانشناسی اجتماعی از عناوینی است که ما افغان ها خاستگاه، شیوع، اثرات و ثمرات آن را کمتر زیر ارزیابی قرار داده ایم، عده محدودی از دانشمندان شریف سرزمین ما در این اواخر سعی نموده اند تا این نیروی محرکه و خیم و پُر از مخاطره را زیر کالبد شگافی و شناسایی قرار دهند و به نسل موجود و نسل های آینده وطن ما هوشدار بدهند که روح ابلیسانه "نفرت" چه فاجعه ها و مصیبت های را ممکن است بر سر وطن و مردم ما سرازیر سازد. به این فکر، مقاله رویدست کوششی خواهد بود، برای معرفی نفرت، تبلیغ نفرت، مضار و خطرات هولناک ناشی از آن.

اروپایی ها از استعمال لغت "نفرت" خیلی ابا دارند، شاید به این دلیل که به معنی درونی آن خوب آشنایی داشته باشند، نزد اروپایی حس نفرت با سمبول و حرکات فزیک معینی چنین نمایش داده می شود:

انگشت شهادت به صورت افقی و مستقیم جانب "منفور" (مفعول حس نفرت) نشانه گرفته شده و بعد از چند ثانیه این انگشت با لب های نشانه گیر پُف می شود، انگار تفنگچه ای در دست داشته و جانب مقابل را از پا درآورده است و بعد دود باروت آنرا از خود دور میکند. اگر این اکت (فعل) را تعریف کنیم این حرکت، اجرای عمل قتل را بازگو میکند؛ که "فاعل نفرت" آرزوی خود، مبنی بر محوه و از بین بردن منفور را بیان میدارد، به این صورت "نفرت" حد کمال انزجار و بغض نسبت به شخص یا گروه خواهد بود که نفرت گر، آرزوی امحای آن یعنی "مفعول نفرت" را در سر داشته باشد.

در جنگ ها، در مبارزات ایدیولوژیک، در مبارزات سیاسی، تبلیغات تباری، تبلیغات مذهبی، در تبلیغات برتری جویانه تفاوت های فرهنگی، منطقی و شاید درجدل های دیگر، حین معرفی رقیب گاهی تا مرز "نفرین کردن" کامل وی پیشروی می شود؛ آنان کثیف اند، خاین اند، گناهکار اند، نجس و تنبل و بی استعداد اند، آنان از ما کمتراند از ما پائین تر اند، از نژاد پست اند، از تبار ما و نژاد ما نیستند، پس حقیر اند، پس مستحق نیستند و ... تا آنجا که، پیروان، مریدان و خوش باوران، دیگر می پذیرند، تا با "نفرت" کامل و لازم از آنان (آنانی که منفور معرفی می شوند) فاصله بگیرند و آماده می شوند تا در صورت برخورد فزیک، اراده و آرزوی امحای رقیب را دارا بوده و به آن مجهز باشند.

در جدل ها و جنگ های نامبرده تلقین گران "حس نفرت"، برای توجیه و به پیروزی رسانایی مقاصد خویش، و عظ و تبلیغ انزجار و نفرت علیه مخالفان خویش را به حیث یک منبعه تحریک معنوی افراد فرمانبر، برای کشتن و از میان بردن رقبای خود استعمال کرده اند و بعد شاید این حس نفرت و انزجار سُمه به سُمه و نسل اندر نسل در طول دهه ها و یا سده ها طی طریق کرده باشد و انسان هر دهه و هر قرن بهای آن و عظ و تبلیغ رقیب را با خون های بی شمار خود پرداخته باشد.

نفرت چیست؟! در تعریف نفرت می گویند: «احساس شدید منفی نسبت به یک شخص، گروه، تا آن حد که این احساس شدید منفی، شخص "نفرت گر یا فاعل نفرت" را وادارد، فرد یا گروه مورد نفرت یا مفعول نفرت" را به طور فزیک صدمه وارد کرده و یا متوسل به امحای شخص منفور و یا گروه منفور گردد.»

نفرت در مراحل بدوی آن به صورت "تعصب" تبارز میکند، یعنی: «عقاید و استنباطات منفی از پیش تصور شده، درباره فرد و یا گروه که اغلب بر مبنای شنیده ها و تلقیات استوار است، نه بر مدارک و شواهد زنده».

نفرت هم در سطح فردی به ظهور می رسد و هم در سطح گروهی و جمعی، بعضاً دسته ها و جماعت های سیاسی، ایدیولوژیک، قومی، مذهبی، نژادی و ... در حد مفراط (افراطی) خویش را بهتر و مهتر میدانند، غیر خودی ها را نا کامل، لامذهب، ناقص، پست، مرتجع، ضد ملی و از این قبیل ها خطاب می نمایند و چون غیر خودی ها

را ناقص، پست و بیهوده می‌شناسند، این نوع تشخیص " نابرابری!!"، با خودی‌ها را، مسبب آن تلقی می‌کنند که لذا غیر خودی‌ها مستوجب حس منفی و بد اند، یعنی منفور اند و میتوان از آنها "متنفر" بود.

اگر حس بد و منفی نفرت در سطح فردی بروز کند و به فزیک نه آید، اثرات آن چندان شدید نخواهد بود، اما تحول تحرک نفرت از بالقوه به بالفعل در حالات انفرادی آن تأثیرات ناگوار ولی محدود خواهد داشت، اما وقتی حس نفرت - که غالباً خاستگاه فردی دارد و یا غالباً از چند شخص محدود نشأت میکند - از طریق تبلیغ و اشاعه به یک تحرک جمعی مبدل شود، اثرات خیلی وخیم و ناگوار را به دنبال خواهد داشت، زیرا از طریق تبلیغ است که نفرت و کینه توزی میان جمع وسیع آدم‌ها تعمیم داده می‌شود، از طریق تبلیغ نفرت است که تحرک این حس ویرانگر به صورت کولکتیف به یک نیروی بالقوه انسا ن خوار مبدل می‌شود.

نفرت در حد فردی می‌تواند بر عوامل متعدد مادی و معنوی متکی باشد، ولی در سطح جمعی آن عوامل و اسباب اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، قومی، مذهبی، فرهنگی، زبانی، ایدیولوژیک، تاریخی و نیز رویداد های معین نظامی- سیاسی داشته که عواقب ناگوار و مهیب را به دنبال می‌داشته باشد.

برای مدلل ساختن تحولات و بالخصوص تحولات جهشی تاریخی، می‌توان انکشافات و تحولات تأریخی جامعه بشری را مستقل از اثرات تبلیغ عمدی نفرت شناخت؛ تکامل سیستم های تاریخی جوامع بشری، غالباً حذف و انهدام سیستم کهنه برای ایجاد و عمران جامعه جدید بوده است تا عطف توجه عمده توسل به نفرت.

لازم خواهد بود، انگیزه های را که واقعاً منجز کننده و بغض آورند از حس نفرت مغرضانه، که آدم‌ها را به جان هم می‌اندازد، سوا دانسته و جدا نمود، منجزر بودن از غارت، از دروغ، از خشونت، از نظام های آدم خوار و استعمارگر، از استبداد، از نظام های نابرابر اجتماعی، از مکیدن خون انسان، از اعمال خلاف عدالت اجتماعی و خلاف انسانیت، از سیاست های خلاف عموم و منافع آدمیان و منافع ملی، از چپاول دارایی های عمومی و بیت المال، غارت دارایی های افراد، از اعمال مجرمانه و از ... این ها مواردی اند که در جوامع انسانی پدید می‌آیند و انسان برای امحای آنها، ضرورت جدی به مجادله علیه آنها را بر عهده داشته است.

احتمال اینکه نفرت در بعضی از تحولات تاریخی سهمی داشته شاید غیر قابل انکار باشد، اما نفرت هرگز عنصر اساسی تحولات تأریخی نمی‌تواند بود، اگر هم در بعضی از تحولات از این عنصر استفاده شده باشد، این طریق تحول و کاربرد " نفرت" در تحولات تأریخی، شیوه تحولات دیروز است، امروز این عنصر به حیث یک حربه مجاز شناخته نمی‌شود. تحولات سیستم های اجتماعی موجود با تشخیص وسایل جدید و عوامل بر انگیزنده نیروی های مجاز تغییر، به حرکت و دوران می‌افتد، نیروهای آگاه تحولات سیستم های اجتماعی موجود از لحاظ سطح فرهنگ انسانی در حدی نه خواهند بود که یک عنصر نامجاز را برای تحریک نمودن نهضت های تحول طلب شان به کار بگیرند. به هر صورت این قسمت بحث، ریشه - شاخه و پنجه های دارد که در این مختصر نمی‌گنجد.

آنچه از اهمیت جدی برخوردار است این حقیقت خواهد بود که لا اقل در جامعه نفرت زده و خشونت زده ما- افغانستان عزیز - شعار تبلیغ نفرت در هر شکل آن مردود است و ایفای خشونت در سرزمین ما نقش عمده ویرانگر داشته و مبلغین نفرت معمولاً عناصر عقب گرا و مردم خوار بوده اند نه مردم مدار و انسان گرا.

تبار گرا ها و تنگ نظران که در شرایط کنونی فقط نقش منفی در پیشرفت تاریخ دارند، هواخواه تبلیغ نفرت خواهند بود، آنان در صدد پارچه پارچه کردن بالقوه جامعه هستند ولو در ظاهر امر هر قدر هم خویش را وطن خواه و هواخواه یک پارچگی ملی نشان بدهند، قادر نه خواهند بود قوه تخریبی خویش را در راه از هم پاشانیدن مردم ما پنهان نمایند.

افراطی ها، در نقش های متفاوت برای دستیابی به مقاصد شان تبلیغ نفرت را مؤجه و بجا وانمود میکنند؛ آنان با خاطر جمع، "نفرت" را در پوشش های مشخصی بسته بندی کرده و به خورد مردم میدهند، این ها در اشکال مختلف قابل مشاهده اند؛ چه در شکل خود کمتر بینی و چه در شکل خود بزرگ بینی آن، عده ای مدعی اند که سهم ایشان از جیفه منافع سیاسی کم بوده است، این ها به عوض آن که عوامل اساسی این نقیضه را ردیف نمایند، نقیضه را بهانه ای برای تبلیغ نفرت به کار می‌برند، تعداد دیگری ادعا دارند، آنچه را غصب کرده اند، مستحق آن می‌باشند و سایرین باید فرمانبر بوده آنها بپذیرند. این دسته ها با مسخ و تحریف حقایق تلخ و شرین، نفرت و نفرت پاشی خود را مستدل جلوه می‌دهند، به عبارت دیگر تمایلات تباری و سیاسی را منبعه ای برای نفرت پراگنی میان مردم چاق می‌نمایند، این مشت قلیل، امیال و اغراض خویش را به مثابه آرزو های تمام تبار خود قلمداد میکنند، این سیاسیون فاسد از اینکه مردم خویش را تحریک به اعمال هولناکی می‌نمایند ترسی از خدا ج نه دارند.

گروه دیگر و یا افراد دیگری اند که در ظاهر ادعای خیر خواهی می‌نمایند ولی در تدارک جمع آوری منفعت و امتیاز - چه از لحاظ فرهنگی، چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ... - برای گروه خود اند و همیشه مدال اول را به سینه خودی ها می‌زنند و با خاطر آرام فقط نفرت را به انسان های دور پیش خود تحویل میدهند،

وقتی جهت اشتها ی و تبلیغی کردن نفرت و برای توجیه آن تمام برگه های، تاریخی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و نظامی و ایدیولوژی... به کار گرفته شد، دیگر اوضاع به میل افراطی های تمایلات مختلف، مساعد میگردد، در این حالت است که آدم‌ها به جان هم انداخته می‌شوند و بعد وقایع مانند، کشتار های دسته جمعی توأم با شکنجه و

تیر باران های آدم ها به صورت منظم، کشتار دسته جمعی در افشار، کوبیدن میخ بر جمجمه آدم های زنده، راکت باران کابل و کابلی ها، کشتار دسته جمعی در یکاوانگ، سربریدن آدم ها و تاک های شان در شمالی، بریان کردن انسان ها در کانتور ها در شمال کشور و ... روی میدهند، مگر می شود نقش عنصر نفرت را در این افعال و اعمال نا دیده گرفت؟؟

آیا مبلغین "نفرت" که به اثر تبلیغ "نفرت ساز" آنها این وقایع رویداده است، در این جرایم عظیم مسؤلیت نه خواهند داشت؟؟ آیا مگر امروز نگارنده خوش نویس و خوش قلم با تمام استعداد و آثارش که در نفرت پراگنی سهم میگیرد مگر این تبلیغ، دیسهم بودن مستقیم در ارتکاب همان جرایم عظیم ضد انسانی نیست؟؟

گوبلز که سخنران چیره دست و مبلغ مشهور آدولف هیتلر بود، مگر بعد از سقوط نازی ها او را محکوم نکردند؟؟ او خود شاید آدمی نه کشته باشد مگر بمب های نفرتی که در ارواح عساکر آلمانی می کاشت، قاتل میلیون ها انسان به حساب آمد، همو بود که بخش اعظم نفرت فاشیست ها نسبت به همه را برای آلمان ها تبلیغ میکرد، مگر امروز وقتی انسان هایی داوطلب، فی سبیل ال الله در تبلیغ نفرت حصه میگیرند، گاهی هم سنجیده اند که ممکن است روزی با گلوله های کلمات مملو از بغض و کینه انباشته در آثار شان، انسان های بیگناه و معصوم سوراخ سوراخ خواهند گردیده؟؟ و بی خانمان خواهند شد، مورد تجاوز قرار خواهند گرفت، کشوری از ده ها و شاید صد سال انکشاف، عقب مانده و عذاب آن تبلیغ نفرت تا به نسل های دور خواهد رفت؟؟ مبلغین نفرت در برابر این پرسش ها چه توضیحی خواهند داشت؟؟

امکانات تخنیکی و قانونی که امروز برای تبلیغ و ترویج نفرت فراهم است در گذشته ها موجود نبود، اگر از یک سو انسان آسیب دیده از نفرت، مساعی جدی به خرج داد تا جلو تبلیغ نفرت را بگیرد، مگر پیشرفت تکنولوژی در نحوی استفاده نا درست از آن، گاهی ابزاری برای تبلیغ نفرت نیز قرار گرفته است. آن عزیزانی که سری به جنگل بی سر و پای شبکه های اجتماعی انترنتی می زنند، نیک می دانند که تبلیغ نفرت در چه حد و چه نوعی لجام گسیخته آن در جریان است، این وضعیت میرساند که این همه تبلیغ و اشاعه نفرت در بی ثباتی هر چه بیشتر اوضاع نقشی گرفته و در آسیب رسانی به تحولات اجتماعی قطعاً بی اثر نه خواهد بود.

در این جریان تعدادی از رسانه های نوشتاری از طرح و نشر بعضی مضامین، مملو از محصولات نفرت و یا مطالب نفرت ز، مخاطبان خود را به نفرت پذیری و نفرت گیری و نفرت مداری آغشته نموده اند، بعضاً احساس می شود که عده ای از هموطنان معصوم ما چنان به آثار و موضوعات و نگارش های آغشته به نفرت و خشونت عادت کرده اند، که از خواندن و مطالعه چنین محصولاتی به وجد می آیند و نوشته جات آرام و تحقیقی و فارغ از کلمات و لغات، مهیب و مخرش، چندان خوش شان نمی آید، باید این هموطنان گرامی را مساعدت نمود تا از این ورطه برون آیند، در این زمینه هنرمندان ما می توانند نقش بارزی ادا کنند و این عزیزان ما را به آرامش، نرمش، ملایمت و انعطاف پذیری فراء خوانند.

گاهی افرادی دیده می شوند که در هر مرحله ای از کار و زار زندگی، فقط "نفرت" نثار کرده اند، حاصل مساعی شان فقط پاشانیدن انزجار و نفرت بوده است، ولی عجیب این است که این مضمون نفرت را در اشکال مختلف ایدولوژی ها و غیره عرضه کرده اند در شکل و فرم چپ افراطی، یک دوره ای هم در پُست یک دولتمدار، زمانی هم در هیأت ناسیونالیست افراطی و بعد در نقش یک تبارزده متعصب، و بعد که پوشش دیگری برای این نفرت پراگنی باقی نماند، به آن تصویر مذهبی داده می شود. چنین تحول و تغییر پیهم و تعجب بر انگیز کار هر فردی بوده نمی تواند این تعامل و تحول، استعداد، خصوصیت و توانایی های منحصر به فردی را نیاز دارد که مشکل خواهد بود جمعی و یا اجتماعی اش ساخت، چرا که این حالت بیشتر به وضعیت یک بیمار مشابه است و واقعاً هم این یک بیماری است چه ما وقتی در هر مسلکی فقط عنصر و مصالح انزجار و نفرت انگیز آنرا به عاریت بگیریم تا خود را با آن به وجد آورده و قانع سازیم به جز نفرت زدگی چه می توان به آن نام گذاشت؟ این چه دردناک است که ما فقط نفرت ورز و نفرت پراگن بوده ایم و چه ویرانگری های که از این نفرت کاشتن ما نه روئیده است و به واسطه همین نفرت پراگنی ها چه انسان های معصومی که بی خبر و معصومانه محوه گردیده اند و بی خانمان شده اند و چه بلا های دیگری که به سر ایشان آمده است...

ولی حتی چنین مریضی را هم در جمع سرایت داده اند و گروه معینی نه چندان کثیر به آن مصاب شدند و تعداد زیاد آنان به زودی به مریض بودن ایشان متوجه شده و به مداوای خود نشستند.

محتوای تبلیغ نفرت ماهیتاً مضامین متعدد را در بر دارد نوع خیلی معمول و بارز آن برجسته کردن "خوبی!!" های خودی و "بدی!!" های غیر خودیهاست که به صورت عوامزده آن مطرح می شود و غیر خودی ها با برچسپ های چون خیانت و سرکوب و تجاوز و... نسبت به خودی ها متهم می شوند، و برای توجیه، تلقین و تثبیت آن حتی به تاریخ، به اقتصاد و به هر حوزه دیگر متمسک میگردند و در راه توجیه آن، تحریف هر حقیقت مسلم را مجاز می شمارند.

گروه معین اجتماعی (حال از لحاظ اقتصادی، سیاسی، قومی، مذهبی، فرهنگی، زبانی و منطوقی) خویش را نسبت به دیگران یک سر و گردن مستحقرتر و بلندتر می تراشد و مواردی را که ظاهراً تمسکی برای این امتیاز خواهی

است نیز برمی‌شمارد و از سوی دیگر خود را ناگزیر می‌یابد که پس "نامستحق بودن" دیگران را نیز مستدل سازد. نوعی از تبلیغ نفرت آن است که به طور ماهرانه مودل و یا سمبولی، برای تحریک نفرت (قومی، زبانی، مذهبی، سیاسی، تاریخی و...) جست و جو شده و نمونه قرار داده می‌شود، بعد گروه اجتماعی که در معرض نفرت قرار داده شده، یا با آن نمونه یا مودل وابسته و پیوند زده می‌شود و یا اعمال و کار کرد و فعل آن همانند به مودل طرح شده، تلفیق گردیده و وفق داده می‌شود.

بالاخره چنین حکم می‌نمایند که خودی‌ها والاتر و عالی‌اند و غیر خودی‌ها بد و زشت و منفور... چنین تبلیغی در گام نخست "نا مستحقان!!" را بر علیه گروه تبلیغ‌کننده مطالب ذکر شده بر می‌انگیزد، در گام بعدی اعضای گروه خودی را نیز به حس برتر طلبانه که به گروه‌های "نامستحق!!" به دیده تحقیر و تنفر نگاه کنند، مصاب می‌نماید. که عملی کردن این احساس‌ها بدون شک فاجعه‌بار می‌باشند، از سوی طوری که دانشمندان روانشناس استنتاج نموده‌اند، بد اندیشی، داشتن حس نفرت و نفرت‌پروری به سلامت روحی و فکری انسان شدیداً صدمه رساننده و ضرر‌های زیادی به دنبال دارد.

در اینجا نگاه بعضی از دانشمندان در باره و حول و حوش "نفرت" تذکر داده می‌شود:

با سپاس فراوان از جناب استاد پروفیسر "کمال سید" طبیب روانی شهیر افغان، که با وجود مشغولیت‌های زیاد مسلکی، اوقات ایشان را لطف کرده و مواردی را پیرامون پدیده "نفرت" به این شرح، ارشاد نمودند: «عجیب است که در باره عناوین خوب، مطالب زیاد فراهم شده است، ولی در باره عناوین نه چندان خوب، گویا کار کمتری صورت گرفته باشد. و نفرت یکی از این‌هاست؛ نفرت حس "انٹی پتیک" یا منفی و خلاف است، بحران آور است، اختلاف‌زا و یا محصول تخالف اجتماعی، جمعی، فرهنگی و غیره است، به گفته میلانی کلاین در کتابش به نام "عشق و نفرت"، فقدان عشق، نبود محبت، نبود، همدلی و نبود احساس‌های خوب میان آدم‌ها، بستر بروز نفرت را فراهم می‌سازد، به همین جهت "عشق به مفهوم عام آن" با ضدش که نفرت است، مناسبت وجودی دارد. نفرت در حوزه اجتماعی اسباب متنوع دارد، که همدیگر پذیری را برهم می‌زند، به زبان ما رابطه حسنه میان آدم‌های اجتماع را تخریب می‌کند، طوری که انسان، آنانی را که "دیگران یا غیر خودی‌ها" تعیین موقوف می‌نماید، مورد تنفر قرار میدهد، به گفته سارتر، از دیدگاه یک نفرت‌گر: "دیگران (غیر خودی‌ها) جهنم‌اند، جهنمی‌اند". برای جلوگیری از نفرت باید همدیگر را پذیرفت، با خلوص و محبت پذیرفت، همدیگر پذیری در زمان ما یکی از راه‌های مقاومت در برابر بروز نفرت است...».

بیانات جناب پروفیسر کمال سید، محدود به تذکرات اساسی فوق نمی‌شود، مطالب خیلی با ارزش و دلچسپی پیرامون نفرت از دیدگاه آنتروپولوژی (انسان‌شناسی) و روانشناسی نیز دارند که، گر ز دست برآید، به همین قلم طی یک مقاله جداگانه ترتیب خواهد شد.

گوستاف لوبون در کتاب خود بنام "جنگ" می‌نویسد: «مطالعه دقیق نشان می‌دهد که انگیزه پر خاشگری توده‌ها (ویرانگری، مثله کردن و طغیان‌های گوناگونی که در جریان آن توده‌های مردم تحت تأثیر خشم ناگهانی به تکه تکه کردن، تخریب، قتل عام و نظایر آن ناگزیر می‌گردند) این خواهد بود، که چون توده‌ها طبیعتاً خوش‌باور، منفعل و همرنگ‌اند، ابزار خشونت آنان معمولاً یا نتیجه تبلیغات تلقینی قبلی و یا رفتار قراردادی است...».

اریش فروم می‌نویسد: «... صورت‌های دیگر وجد وجود دارد که در آن نفرت و ویرانسازی مرکز تجربه است. و در جای دیگر: «پدیده‌ای که از بسیاری جهات شبیه ویرانسازی وجد آور است وقف دیر پای تمامی زندگی شخص برای نفرت و ویرانسازی است.».

دانشمند محترم دیگر افغان، جناب دوکتور اعظم دادفر روانشناس در اثر ارزشمند خود به نام "روانشناسی و ضرورت آن در جامعه افغانستان" در فصل چهارم کتاب شان تحت عنوان مستقل در باره نفرت مطالب آموزنده و مفیدی دارند که نکته‌ای چند از آن در این جا نقل می‌شود: «... حس نفرت در حالات پیشرفته آمیخته با خشونت بوده جانب مقابل را نیز تحریک کرده و بی‌حوصله می‌سازد، چنین برخورد‌ها نه تنها روابط بین دو فرد و یا دو گروه را تخریب می‌کند بلکه در اثر برهم خوردن قوای ادراکی انسان، مانع پی بردن به دلایل عینی و واقعی قضایا نیز می‌شود. ...».

نفرت علیه انسان‌های دیگر و عقاید دیگران از قبیل نفرت علیه یک فرد، یک قوم، نفرت در مقابل یک مذهب می‌تواند به شیوه‌های مختلف باشد...

بیدار شدن حس نفرت در بین گروه‌های قومی یکی از اسباب مهم ادامه جنگ‌ها و حمله به جانب مقابل می‌باشد... تبلیغات منفی و پیشداوری‌ها، زبان نفرت ورزی به شمار می‌روند که هیچگونه دلیل را نمی‌شناسند...».

تذکرات بالا، مؤید این اصل است که نفرت و نفرت‌پرآگنی در هر حالت و شکل آن پدیده مخرب و ویرانگر خواهد بود.

پایان قسمت نخست

ادامه دارد